



ادامه بحث درباره نقطه الکاف

(۲)

اینکه خواسته‌اند از عدد «هفت سال هزار نفر برای او جان دادند» استفاده سال تحریر تاریخ را بکنند و عدم اشاره به حادثه تیراندازی به ناصرالدین شاه و قتل چند نفر را دلیل تقدم سال تألیف شمارند چه آن واقعه به نظر ایشان به مراتب از سایر وقایع مهمتر بوده، باید در نظر داشته باشند که این تاریخ مربوط به ظهور سید باب بوده نه تاریخ بایبه و حوادث مربوط به قیام سید تا قتل او در این تاریخ آغاز و انجام می‌پذیرد و بعد از آن فی الواقع کتاب خاتمه یافته و حوادث مربوط به ظهور ذبیح و ظهور سید هندی پس از مرگ باب در محیط ۱۲۶۷ گوئی در محیط ۱۲۷۰ بغداد ترتیب و تحریر یافته که در آن موقع ازل و بهاء صدر نشین مسند ریاست بایبه شده بودند و میدان از وجود مزاحم عظیم ترشیزی که خود را مطاع همگنان و همه را محکوم به امر خود میدانست نهی شده بود. چنانکه هنگام ذکر نام حاجی میرزا جانی در کتاب مانند شخص غایب محترمی که به دعوی سید بصیر هندی تسلیم شده شبهه اینکه او کتاب را تدوین کرده باشد ضعیف می‌سازد. توجه به برخی نکته‌ها که در این کتاب راجع به اصفهان یا ارض صاد به نظر میرسد، احساس و علاقه مؤلف را به اصفهان تقویت می‌کند. در صفحه ۱۳ از نسخه چاپی که اشاره به ملاقات خود با محمد حسین اردستانی میکند از سیاق عبارت میتوان دریافت که این اتفاق در اصفهان روداده باشد. از

* آقای استاد سید محمد محیط طباطبائی از محققان و پژوهندگان طراز اول کشور.

صفحه (۱۱۵ تا ۱۱۹) از سرگذشت ورود و اقامت و دید و بازدید سیدباب در اصفهان طوری سخن می گوید که سطح و حجم مطالب مربوط بدین قسمت را حتی از سرگذشت شیراز هم افزونتر عرضه میدارد.

در صفحه ۱۲۰ که از فوت معتمدالدوله سخن در میان می آورد، می افزاید که «آن جناب (باب) نوزده روز قبل از فوت آن مرحوم (معتمد) خبر او را برای دو نفر از اصحاب نوشتند. یکی از آن دو نفر جناب آقاسیدیحیی بود و ایشان در یزد تشریف داشتند. حضرت امر فرمودند به تهران تشریف فرما بشوید. و حقیر در آن سفر در کفیض ایشان را نمودم و هنگامی که عالم را برف گرفته و هوا چندان سرد بود که از حد و وصف بیرون، چنان سروری در آن جناب دیدم که...» با مقایسه آب و هوای یزد و اصفهان و کاشان که بر سربلندی از دوراء یزد به تهران قرار داشتند، اصفهان با چنین وضع طبیعی مناسبتر از یزد و کاشان بنظر میرسد و این دیدار بایستی در اصفهان روداده باشد. اما پیشگویی خبر مرگ معتمد که سیدباب به دو نفر از اصحابش نوشته بود، در صورتیکه یکی از ایشان سیدیحیی دارابی باشد سکوت از ذکر نام دومی آیا ضمیر را به کسی بر نمیکرد اند که در اصفهان بر چنین حادثه ای وقوف یافته و در تاریخ خود نقل کرده است؟

ارتباط قضایائی از حوادث کتاب به اصفهان بنابه گفته آقای خزان لازمه اصفهانی بودن مؤلف آن نیست ولی وقتی میخوانیم و مینگریم که حاجی میرزا جانی از کاشان به تهران آمد و در حضرت عبدالعظیم متوقف شد و بنابه نوشته میرزا ابوالفضل تاریخ را در آن قریه نوشت دیگر زمینه ای برای ربط دادن حوادث زندگی او با اصفهان خالی نمی ماند و آن وقت که در ۱۲۶۷ به فتنه بصیر دچار و در کاشان به حمایت و ترویج سید بصیر میپرداخت و مؤلف کتاب از تأییر فتنه در ارض صاد (اصفهان) بخصوص سخن در میان می آورد و به شش ماه بقای فتنه و رفع آن بعداً اشاره میکند. در آنجا که از فرار چند تن از اتباع سید یحیی از فارس سخن می گوید (در صفحه ۲۲۹ چاپی) مانند شاهد عینی محلی مینویسد که «در حوالی اصفهان دستگیر شده به شیراز بردند» وقتی ما از تأیید نسبت این کتاب به حاجی میرزا جانی عاجز آوریم و مؤلف آن را بطور مسلم شناسیم و در صدد برآئیم از قرائن موجود در اثنا مطالب کتاب برای تشخیص مؤلف استفاده کنیم، مؤلف در بادی امر کسی به نظر میرسد که با اصفهان، ارتباط خاصی داشته و هنگام اقامت سیدباب در آن شهر با دستکاه معتمد بی ارتباط نبوده و قاعدتاً بایستی او از اهل آن ولایت باشد. مؤلف در صفحه ۱۱۱ نسخه چاپی مینویسد: «شخص امینی از سلسله تجار که معروف به حسن فطرت بود و به فطانت و هوشیاری مشهور از اهل ولایت این حقیر بوده و حکایت نمود»

بعد از آن در مدینه به خدمتش مشرف شدم و شناختم و همان شخص خوابها دیده و مصدق گردید. در تعریف و توصیفی که از این شخص اهل ولایت خود کرده اغراق و مبالغه‌ای وجود ندارد که بتواند او را از تطبیق با مؤلف کتاب دور کند و در اینجا موردی برای ذکر آغاز پیوستگی خود بدین فرقه یافته و به اجمال بیان کرده است. در حاشیه نسخه اصلی در همین موضع از کتاب به خط دیگری ولی در روزگار قبل از انتقال نسخه به پاریس که بر تاریخ انتقال بابیان از بغداد به ادرنه مقدم بوده کسی این هم‌ولایتی مؤلف را معرفی کرده و نوشته است: « آن شخص جناب حاجی محمد رضا ولد حاجی رحیم مشهور به مخملباف بوده که به تجارت مشغول بود. از زمان تصدیق الی مدت دوازده سال (۱۲۷۲) حیات داشته، خدمات بسیار برایشان رسیده، مکرر در حبس افتاده و خلاصی یافته، تا در سنه ۱۲۷۴ وفات یافته. » این قسمت در پاورقی صفحه ۱۱۲ از نسخه چاپ برون مندرج است. یادداشتی که در حاشیه این ورق از اصل کتاب ثبت شده بطور مسلم تاریخ تحریرش بر تاریخ نامه ازل به برون که در ۱۳۱۰ نوشته شده بیش از سی سال و بر تاریخ نامه عباس افندی به میرزا حسین طالقانی که در ۱۳۳۲ نوشته شده، شصت سال تقدم زمانی دارد و گوئی این محمد رضا ولد حاجی رحیم همان محمد رضای اصفهانی باشد که دیدار بهاء با سید اسمعیل زواره‌ای در بغداد در خانه او صورت گرفت و عبدالبها به اعتبار ارتباط نام محمد رضا با نام سید اسمعیل ذبیح زواره‌ای او را پسر حاج اسمعیل ذبیح کاشانی پنداشته و به وجود او راقی از کتاب حاجی میرزا جانی در بغداد پیش او اشاره کرده و همچنین میرزا یحیی هم به عنوان مبهم حاج محمد رضای نامی تاجر اصفهانی اراده تحریر تاریخی رابه او نسبت داده است. بنابراین قرائن موجود در اصل نسخه ما را به اصفهانی بودن مؤلف کتاب پیش از کاشانی بودن او دلالت میکند و وجود نام محمد رضا در حاشیه نسخه اصل کفّه انتساب کتاب را بدو در مقایسه با حاجی (میرزا جانی) مرفوع کاشانی یا جناب نقطه کافی سنگین تر میسازد و مساعی آقای خزان برای رد انتساب کتاب تاریخ قدیم به مؤلف اصفهانی بر اساسی تکیه ندارد.

اصرار خزان در رساله زراکس شده بر اینکه عباس افندی هنگام گرد آمدن بابیان در بغداد بیش از ده سال نداشته و از حیث سال و تجربه هنوز در خور حفظ وقایع نبوده است با آنچه در گزارش میرزا بزرگ قزوینی ژنرال کنسول ایران که صورت آن در مجله وحید انتشار یافت در باره او نوشته شده سازش ندارد. چه نماینده سیاسی ایران در بغداد به حضور پسر میرزا حسینعلی همراه میرزا موسی برادر او برای مذاکره با وی در باره بابیان و اشاره به هوشیاری و زرنگی پسر چنین می‌رساند که عباس در آن موقع قابل حفظ وقایع برای

نقل در روزگار پیری بوده است همانطور که او در نامه خود به میرزا حسن ادیب طالقانی موضوع وجود اوراقی از حاجی میرزا جانی را در پیش محمدرضای بابی مقیم بغداد به یاد آورده و آنها را مسوده یا یادداشت‌های تاریخ مزبور می‌پنداشته است. بنابراین اعتراض بر غفلت عباس‌افندی همچون عمویش ازل از وجود تاریخ قدیم هنگام انتشارش در ۱۹۱۰ به جا بوده و ملاحظه آقای خزان درباره عدم کفایت عبدالباها برای ضبط وقایع بی‌مورد است.

آقای خزان در نسخه زراکس شده از نقد خود میگوید «در سراسر کتاب ادنی قرینه‌ای بر اینکه در بغداد تألیف شده باشد وجود ندارد» در صورتیکه اگر به محتویات صفحه ۲۳۸ تا ۲۴۴ مربوط به ترجمه حال ازل و صفحات ۲۵۲ تا ۲۶۱ که مشتمل بر داستان ظهور ذبیح قناد و قیام بصیر هندی است، با نظر دقت مینگریستند و اوضاع و احوالی را که این حوادث در زیر تأثیر آنها انشا شده از نظر تحلیل و تجزیه می‌گذراندند قبول اینکه صفحات مزبور در کاشان یا اصفهان و حضرت عبدالعظیم در دوره مرجعیت تامه و ریاست مطلقه شیخ علی‌عظیم قلمبند شده باشد با محظوراتی مواجه میگردیده که با مطاعیت مطلق عظیم‌سازش پیدا نمی‌کرد. در صورتیکه میرزا حسینعلی‌باها و میرزا یحیی‌ازل از حیث موقعیت مذهبی و میزان دخالت و نفوذ در قضایای امری، در مندرجات این کتاب وضعی متناسب با دوران اقامت بغداد ایشان دارند که پس از کشته شدن عظیم و از میان برداشته شدن شخصیت مرتبه اول بابیه، در موقع اجتماع بقیه بابیان در بغداد موقعیت ممتازی یافته بودند. این حادثه که در صفحه ۲۵۷ کتاب چاپی دیدار بصیر هندی از بها را وصف میکند: «بعد از آن روانه به ارض قدس (تهران گردیده و جهت قرب به جوار حضرت وحید (میرزا یحیی) و در لک شرفیابی فیض حضور با هر النور حضرت بهاء الامکان را نمود. من بعد از آنکه وارد شدند حضرت بهاء از جهت امتحان ایشان بنای قهر و ناز را گذارده و باب التفات ظاهری را بر روی ایشان بسته و مطلقاً راه نمی‌دادند... چونکه جناب بهاء دیدند که در طریق محبت صادق است و شیوه و فارامرعی میدارند لهذا نقاب از چهره اشفاق برداشته و طلعت مرحمت را ظاهر نموده تجلیات ربوبیت آن بهاء الرضوان در هیكل عبودیت ایشان متجلی گردیده... خلاصه آنکه جناب بصیر... ادعای رجعت حسینی نموده و عریضه‌ای به خدمت حضرت ازل و جناب بهاء در باب ظهورات خود عارض شده...» با سنجش اوضاع و احوال بابیه در ۱۲۶۷ که جناب عظیم مرکز توجه موافق و مخالف و مورد تعقیب شدید مأمورین امیر کبیر قرار گرفته و در کنار وجود او هنوز صاحب ادعا و مقامی شناخته نشده بود و میرزا حسینعلی در صدد زیارت عتبات برای سنجش سید قلاوی و بعد از بصیر بود و میرزا یحیی هم در خفیه به سر میبرد و قره‌العین به جناب عظیم چنین عریضه عرض میکرد: (رو بروی صفحه ۱۴۰

نسخه چاپی)

«ایها الاحب الاعظم من التوصیف... ان اسمه العظیم کان هیکلا طلسمیاً وقد کان من احرف وجه الحق...» و به تویح سفارش سید باب در حق عظیم اشاره می کرد که «واصفیناه لتقیام مقام الحق الرفع الاعلی علیاً وهو اعظم من یعظم اهل الانشاء کلیاً واعلی من بهاء اهل الشبأ جمعاً» و در آن نامه به عظیم خطاب می کرد «فانت انت اهل الحق القائم باه الحق» چگونه در چنین محیطی چنان وضعی که بیشتر به سال ۱۲۷۰ بغداد و دیدار سید اسمعیل زواره با بها در خانه محمدرضا شباهت دارد زمینه ظهور مییافت؟

انتساب تاریخ قدیم بابیه به حاجی میرزا جانی نخستین بار به وسیله میرزا ابوالفضل کلیایگانی صورت گرفته که آن را به میرزا حسین منشی مانکجی بدین اسم و رسم معرفی کرد و در متن تاریخ جدید که پیش از سال ۱۲۹۵ از روی تاریخ قدیم انسخه و اکتساب یافته بارها بدین اسم تصریح شده است. برون این نام را از روی تاریخ جدیدی که نسخه خطی آن را در سال ۱۳۰۵ در شیراز به دست آورده بود و در سال ۱۳۱۰ چاپ ترجمه انگلیسی آن را به اتمام رسانید برای اولین بار دید و همواره طالب مشاهده اصل آن بود تا آنکه به نسخه ای از تاریخ بابیه که در کتابخانه ملی پاریس وجود داشت دست یافت و از روی شباهت حوادث و احیاناً وجود عین عبارات یکی در دیگری، آن را همان تاریخ منظور خود شمرد و در تعلیقات خود به مقابله آن با تاریخ جدید پرداخت. بدیهی است این پیش آمد، سالها مقدم بر مأموریت نیکولا در تبریز و تألیف کتاب زندگانی باب از طرف او در ۱۳۲۳ قمری، یعنی پانزده سال پس از چاپ ترجمه انگلیسی تاریخ جدید و معرفی نسخه تاریخ قدیم کتابخانه ملی پاریس، بوده است. پس میرزا ابوالفضل پیش از برون و برون پیش از نیکولا به این کتاب نام تاریخ حاجی میرزا جانی داده بودند و ملاحظه خزان در این باره هم دور از صواب است.

وقتی مقاله مجله یغما (شماره سال هفدهم) راجع به تاریخ حاجی میرزا جانی و تلخیص آن برای استحضار جناب سید محمد علی جمال زاده نوشته میشد هنوز به عکس اصل نسخه های پاریس از تاریخ قدیم و نسخه نطنز و نسخه ناقص کرمان (مجموعه روحی کرمانی) از تاریخ قدیم دست نیافته بودم و صورت مقدمه یا رساله نقطه الکاف را در پایان نسخه ای از بیان که به دستور گوینو در دوره دوم مسافرت او به ایران نوشته شده با تبصره حاشیه آن ندیده بودم و همچنین به مطالعه تحریر نبیل قاینی از تاریخ جدید به خط دستش در ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ و همچنین نسخه اصلی تاریخ جدید به خط میرزا حسین تهرانی برای مانکجی که در بمبئی موجود است موفق نشده بودم و به ملاحظه عکس نسخه تاریخ جدید اساس ترجمه

برون و چند نسخه‌ای که در مجموعه شادروان علی‌روحي وجود داشت، نرسیده بودم در این صورت به اتکای تلخیص کوتاه منسوب به نبیل قاینی که در دست بود و شهادت صبحی و آواره از مبلغان برگشته از بهائئگری درباره تاریخ نبیل زرندی که بعد هم نوشته صبحی در پیام پدر و آواره در کواکب الدریه گفته‌های آنان را تأیید نمی‌کند، استنباطی نارسا درباره تلخیص و تحریر تاریخ جدید از قدیم شد که پس از مراجعه بدین مدارک نویافته و نودیده خط نه بر آنها کشیدم و دریافتم که:

خوی تبلیغ در کسی چون نشست
تا نمیرد نمیرود از دست
بنا بر این تجدید ذکر مقاله یغما که خط بطلان در مقاله دیگری بر آن کشیده شده بود
در مقاله خزان کاری بیهوده‌ای بوده و تأثیری در کیفیت موضوع بحث ما نمی‌بخشد.

در پایان سخن باید نظر خزان را درباره سوء استعمال کلمه توقیع درباره مکتوب ازل و عدم تجدید نظر در تاریخ قدیم هنگام اقامت بابیان در ادرنه یعنی در فاصله ۱۲۸۰ تا ۱۲۸۵ را بپذیرم ولی این دو نکته به اساس دو موضوع که سلب نسبت تاریخ قدیم به جناب نقطه کافی یا حاجی میرزا جانی کاشانی باشد و همچنین توجه دسته‌ای از بابیان در ادرنه به جلب رضایت دربار قاجار در اختیار خط مشی سیاسی دو گانه‌ای برای معامله با داخلی و خارجی، بهیچوجه آسیبی نمی‌رساند.

چنانکه اشاره شد میرزا ابوالفضل و همکار او میرزا حسین منشی مانکجی در انتساب تاریخ قدیم باییه به حاجی میرزا جانی بر برون و قزوینی و نیکولا مقدم بوده‌اند. ولی تسمیه کتاب مزبور به نقطه الکاف استنباط شخص برون از قسمت مقدمه این کتاب در نسخه موجود کتاب ملی پاریس بوده است، زیرا مؤلف آن مقدمه که خود را صاحب اسم و رسمی نمیدیده برای رساله‌ای که در باب اصل دین از توحید و غیره و نه تاریخ پرداخته نام نقطه الکاف را برگزیده است. بدین عبارت (صفحه ۵ نسخه چاپی): «چونکه در ابتدای این کتاب ذکر مقام نقطه بسیار گردید و اصل نوشتن این رساله در باب توحید و ذکر مبدأ و معاد که اصل دین میباشد نوشته میشود نام این کتاب را نقطه الکاف نمودم بدو جهت یکی آنکه خود را صاحب اسم و رسمی نمیدانم تا ذکر خود را ننمایم زیرا که ذکر خود را در بی ذکر می‌شمارم. دوم آنکه مسطور گردید (در صفحه ۴) که نقطه را پنج مقام میباشد و آن مقام ها (۵) است وها (۵) چهار مرتبه که ترقی نمود کاف (ك ۲۰) میشود. و کاف چهار نقطه است... و کاف، حرف اول کن میباشد و کاف، دوم یکون و غیب و شهادت کاف (۲ X ۲۰) میم است (۴۰) که ذکر (میم) مشیت میشود که اول امکان به مشیت شیشیت بهم رسانیده و

لهذا اسم نقطة الكاف حقیقت دارد ولهذا در صدر کاف اول نقطه گذارده ام (نقطه الكاف)....
و بعد ذکر توحید و نبوت و ولایت و شیعیان در خطبه شده است و انشاء الله تبارک و تعالی
تفصیل خطبه را ذکر خواهیم نمود در یک مقدمه و چهار باب مذکور میشود.

که در این قسمت موجود از رساله بیش از مقدمه و باب اول از چهار باب عنوان نشده
و قرینه مینماید که این رساله تألیف نقطه کافی یا حاجی کاشانی اصولاً تنظیم و ترتیب نهائی
نیافته و تکمیل نشده به دست کسی افتاده که آن را در دیباچه تاریخ قدیم بابیه ثبت و ضبط
کرده است. چه بسا همان اوراقی که به خط حاجی میرزا جانی در پیش محمدرضا تاجر
اصفهانی در بغداد وجود داشته و عبدالبها بدان در نامه خود به ادیب طالقانی ایادی اشاره
کرده است اوراق پراکنده همین رساله بوده که محمدرضا برای حفظ و ضبط، آنها را در آغاز
تاریخ قدیم ثبت کرده تا از پراکندگی و نابودی در امان بماند. همانطور که دیگری هم
صورتی از آن را در پایان نسخه‌ای از بیان برای وزیر مختار فرانسه نوشته تا بماند و همین
نقل دقت دیگری را برانگیخته تا در حاشیه نسخه مذکور اعلام کند که این رساله از متن بیان
جداست. اما محمدرضا این احتیاط را نکرده و در نسخه‌ای که امروز در کتابخانه ملی پاریس
محفوظ مانده مقدمه تاریخ قدیم را تشکیل میدهد.

پرفسور برون با وجود درک اختلاف زمان نگارش رساله ۱۲۷۰ با ۱۲۶۷ تألیف
متن کتاب تاریخ، بدون توجه به سایر موارد معهود قابل ملاحظه، هر دو را یک اثر و از یک
مؤلف پنداشته و در نتیجه نام نقطه الكاف رساله کلامی را به تاریخ منضم به رساله مقدمه،
بخشیده و هر دو را بجای یک اثر پذیرفته و به تقلید گلپایگانی و میرزا حسین منشی مانکجی
به حاج میرزا جانی کاشانی صاحب رساله مقدمه نسبت داده است. این تخلیط از راه چاپ
و انتشار تاریخ تعمیم مزبور بدان درجه یافته که اینک قبول چنین حقیقتی حتی برای استاد کرسی تاریخ
دانشگاه هم قابل قبول نیست.

دیده ودل

همه مهری ز نادیدن بکاهد،
اگر دیده نبیند، دل نخواهد.
چو بردل چیره گردد مهرجانان،
به از دوری نباشد، هیچ درمان.
بسامعشما که نادیدن زدوده است
چنان کز اصل گویی خود نبوده است
ویس ورامین فخرالدین گرگانی